



Sarfi Saveji: A Poet of the Woqoo Style

Mahmoud Mehravaran¹ / Nima Shokravi²

ARTICLE INFO	ABSTRACT
<p>Article History: Received: 18 October 2025 Accepted: 5 January 2025</p>	<p>Throughout the history of Persian literature, there are many poets who, depending on their artistic character and poetic brilliance, have played significant roles in society and history. With their unique styles and approaches they have enriched this literature. Among thousands of Persian poets from the early days of Dari Persian to the present day, some have risen to prominence while others have remained obscure. This article introduces and examines the poetry of Salah al-Din Sarfi Saveji, a poet of the 10th century AH (16th century CE). Brief information about Sarfi Savji is found in the contemporary sources from the 10th century, and later sources also quote from those sources. These sources do not contain much information about the details of the poet's life. Often, one can find his name and poetic evidence in literary annals. By analyzing biographical sources, poems, and historical evidence, a clearer picture of his life, personality, and literary status in the 10th-century literary movement can be drawn. Sarfi Saveji was a follower of the <i>Woqoo</i> style, yet his poetry also reflects elements of the Iraqi style and traces of the Indian style. While adhering to the <i>Woqoo</i> style, Sarfi at times draws upon the subtleties of the Indian style, an innovative fusion that gives his poetry a distinct character. The structure of traditional <i>Ghazal</i>, familiar language, and a mournful, sorrowful tone, shape his poetic identity.</p>
<p>KEYWORDS: History of Persian literature, Woqoo Style, 10th-century literature, Vasokht style, Sarfi Saveji.</p>	

¹ . Professor of Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Qom, Qom, Iran (**Corresponding author**).// m.mehravaran@qom.ac.ir

² . Master's student in Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Qom, Qom, Iran://Nima@gmx.cp.uk



فصلنامه نقد، تحلیل و زیبایی‌شناسی متون

دوره ۹، شماره ۲ پیاپی ۳۱، تابستان ۱۴۰۵

WWW.Qparsir.ir

ISSN: 27834166



10.22034/caat.2025.554125.1161

۲۲ صفحه: از ص ۸۵ تا ص ۱۰۷

صرفی ساوجی شاعری از مکتب وقوع

دکتر محمود مهرآوران^۱ ID، نیما شکروی^۲ ID

(از ص ۸۳ تا ص ۱۰۵)

چکیده

ادبیات فارسی در دوره‌های مختلف تاریخی، شاعرانی داشته است که هر کدام به فراخور شخصیت هنری، قدرت شاعری و تاثیرگذاری در تاریخ و جامعه، نقشی ایفا کرده و هر یک با سبک و سیاق خاص خود، به غنای این ادبیات افزوده‌اند. در میان هزاران شاعر فارسی‌زبان از آغاز فارسی دری تا امروز، برخی برجسته و نامدار بوده‌اند و گروهی کمتر شناخته شده‌اند. این مقاله به معرفی و بررسی اشعار صلاح‌الدین صرفی ساوجی، شاعر قرن دهم هجری، می‌پردازد. درباره صرفی ساوجی در منابع هم زمان قرن دهم اطلاعاتی مختصر دیده می‌شود و منابع بعدی نیز از همان‌ها نقل کرده‌اند. در این منابع از جزئیات زندگی شاعر چندان اطلاعاتی نیست. اغلب در تذکره‌های ادبی می‌توان از او نام و نشان و شواهد شعری یافت. با بررسی منابع تذکره‌ای، اشعار و شواهد تاریخی، می‌توان تصویر روشن‌تری از زندگی، شخصیت و جایگاه او در جریان ادبی قرن دهم به دست آورد. صرفی ساوجی از پیروان مکتب وقوع است، اما در اشعار او ویژگی‌هایی از سبک عراقی و نشانه‌هایی از سبک هندی نیز دیده می‌شود. صرفی با وجود پیروی از سبک وقوع، در برخی اشعار از لطایف سبک هندی بهره می‌گیرد و این تلفیق، شعر او را متمایز کرده است. ساختار غزل سنتی، زبانی آشنا، همراه با لحنی شکسته و سوزناک، هویت شاعرانه او را شکل می‌دهد.

واژه‌های کلیدی:

مکتب وقوع، ادبیات قرن دهم هجری، طرز واسوخت، صرفی ساوجی.

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول) // m.mehravaran@gom.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه قم، قم، ایران. // Nima@gmx.cp.uk

۱. مقدمه

ادبیات فارسی در دوره‌های گوناگون تاریخی، عرصه ظهور شاعرانی با ویژگی‌های شخصی و هنری متفاوت بوده است. برخی از آنان بسیار نامدار شده‌اند و برخی دیگر در حاشیه مانده‌اند. یکی از این شاعران کمتر شناخته‌شده، صرفی ساوجی، شاعر قرن دهم هجری و از سرایندهگان مکتب وقوع است. با اینکه درباره تاریخ ادبیات و سبک‌های آن نوشته‌های بسیاری وجود دارد، در باب شعر وقوع و شاعران آن کمتر سخن گفته شده است. ویژگی‌های شعر وقوع به گونه‌ای است که نه در تاریخ ادبیات دوامی طولانی داشت و نه آن شعر چنان جریان ساز بود که بتواند نظر محققان را در دوره‌های بعد به خود معطوف کند. درباره صرفی ساوجی در منابع هم زمان قرن دهم اطلاعاتی مختصر دیده می‌شود و منابع بعدی نیز از همان‌ها نقل کرده‌اند. در این منابع از جزئیات زندگی شاعر چندان اطلاعاتی نیست. اغلب در تذکره‌های ادبی می‌توان از او نام و نشان و شواهد شعری یافت. در این مقاله با پژوهش در منابع در دسترس، بویژه نقل از تذکره‌های فارسی به معرفی صرفی ساوجی و احوالات و زندگی وی، قدرت شاعری، شیوه سرودن و نکات مهم در اشعار باقی مانده از او می‌پردازیم.

۲. اهمیت و ضرورت پژوهش

شناخت هر شاعر و نویسنده، شناخت بخشی از فرهنگ و تاریخ ادبی و فرهنگی کشور است. شناسایی شاعران کمتر شناخته‌شده، در حکم کاوش در زوایای پنهان تاریخ فرهنگی ماست. معرفی چهره‌هایی همچون صرفی ساوجی نه تنها موجب تکمیل شناسنامه ادبی ایران می‌شود، بلکه امکان پژوهش‌های دقیق‌تری درباره مکاتب و سبک‌های فرعی شعر فارسی را فراهم می‌سازد. بررسی چنین شخصیت‌هایی به حفظ میراث مکتوب و گسترش فهم ما از ادبیات بومی نیز یاری می‌رساند. علی‌رغم تالیفات مختلف در زمینه تاریخ ادبیات فارسی هنوز بسیاری از شاعران ادوار تاریخی - اعم از پرکار و کم‌کار - در این مقوله مغفول مانده‌اند. با نوشتن درباره امثال صرفی ساوجی بخشی از این ناشناخته‌ها معرفی می‌شود.

۳. روش پژوهش

این تحقیق به روش توصیفی-تحلیلی و با گردآوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است که با جستجو در متون مختلف و تذکره‌های کهن سعی در یافتن اطلاعات درباره شاعری خاص در یک دوره تاریخی دارد. پس از معرفی شاعر، اشعار بازمانده از وی بررسی و با دسته‌بندی ویژگی‌های شعری، درباره آنها توضیح می‌دهیم.

۴. پیشینه پژوهش

صرفی ساوجی شاعر قرن دهم و مکتب وقوع است. درباره شخص شاعر و اشعار او اثر مستقلی وجود ندارد و حتی اشعار او نیز در کتب مختلف بسیار کمیاب و نادر است. درباره این دوره منابع تحقیقی را به چهار دسته تقسیم می‌کنیم:

الف: کتابهای تاریخ ادبیات که در سیر تاریخی خود به این مکتب و نام بردن از شاعران آن و بیان ویژگی‌های مکتب وقوع پرداخته‌اند. اما در این منابع بویژه در یکی از مهم‌ترین این کتاب‌ها یعنی تاریخ ادبیات صفا نامی از صرفی ساوجی دیده نمی‌شود.

ب: تذکره‌ها. در تذکره‌های هم‌زمان یا پس از دوره‌ی شاعر از صرفی ساوجی نام برده شده و از بخشی از وقایع زندگی، سفر و مهاجرت و طرز اشعارش سخن گفته شده است. تقی‌الدین کاشانی در خلاصه‌الاشعار ابیاتی را از شاعر بیان کرده که منبعی برای نوشته‌های پس از خود شده است.

پ: تک نگاری‌ها. از منابع ویژه تحقیقی درباره‌ی این دوره، کتاب «مکتب وقوع» گلچین معانی (۱۳۷۴) است که در آن مطالبی عیناً از چند تذکره درباره‌ی صرفی، بیان و سپس حدود صد و سی بیت از اشعار او نقل شده است. نیز کتاب «کاروان هند» از گلچین معانی (۱۳۶۹) مفصل‌ترین منبعی است که درباره‌ی سفر شاعران ایرانی به هند، انگیزه سفر و احوال و اشعار آنان است و نزدیک به ۷۵۰ شاعر را نام برده است. در جلد اول این کتاب (صص ۷۱۷-۷۲۹) به نقل از تذکره‌ها مطالبی درباره‌ی صرفی و سپس مقداری از اشعار او ثبت شده است.

کتاب «صد سال عشق مجازی» از محمود فتوحی (۱۳۹۵) تاکنون تحقیقی‌ترین و مفصل‌ترین اثر درباره‌ی مکتب وقوع و ویژگی‌های شعر وقوعی است. در این کتاب بارها از صرفی ساوجی در کنار دیگر شاعران یاد شده است.

ت. از مجموع ۳۶ مقاله‌ای که تاکنون درباره‌ی مکتب وقوع نوشته شده هیچ یک به معرفی صرفی ساوجی نپرداخته‌اند. با این پیشینه، نوشتار حاضر برای نخستین بار می‌کوشد به شکل ویژه به معرفی این شاعر بپردازد.

۵. جایگاه ساوه در جغرافیای فرهنگی ایران در سده دهم

صرفی شاعری از ساوه بوده است. در تاریخ فرهنگی کشور ما، شهرهایی بوده‌اند که در زمان خود بیش از دیگر بلاد مورد توجه و کانون تاثیرگذاری بوده‌اند. در قرن دهم نیز چند شهر در فلات ایران، مرکز فرهنگی و سیاسی به شمار می‌روند و محافل پر رونق فرهنگی و علمی آن شهرها تعیین کننده ایدئولوژی حاکم نظام‌های دانش و ذوق ادبی و هنری ایرانیان است. اهل دانش و هنر، شاعران، خطاطان، نقاشان از گوشه و کنار کشور راهی این شهرها می‌شدند تا زمینه‌های رشد و عرضه هنر خود را در آنجا بیابند (فتوحی، ۱۳۹۵: ۶۱).

در کتاب خلاصه‌الاشعار، مؤلف، مناطق ایران آن روز را به دوازده ناحیه تقسیم و برای هر یک صفتی را ذکر کرده که گویای اهمیت آنها در زمینه‌های دین (دار المؤمنین)، سیاست (دارالخلافة، دار السلطنه)، علم (دارالافاضل) و نظامی‌گری (دارالمرز، دارالفتح) است و بخش معاصران تذکره‌اش را بر اساس همان دوازده ناحیه در ۱۲ جلد تألیف کرده است؛ به این ترتیب: ۱. دار المؤمنین کاشان ۲. اصفهان ۳. دارالمومنین قم ۴. ساوه و نواحی آن ۵. دارالسلطنه قزوین ۶. گیلان و دارالمرز مازندران ۷. دارالسلطنه تبریز و آذربایجان ۸. یزد و کرمان و نواحی آن و دیار هندوستان ۹. دارالافاضل شیراز و نواحی آن ۱۰. بلده الاسلام همدان، فراهان ۱۱. دارالخلافة ری و دارالفتح استرآباد ۱۲. بلاد خراسان. (همان: ۶۱)

بنابراین ساوه یکی از شهرهای ناحیه عراق عجم بوده است که در آن زمان اهمیت فرهنگی داشته و شاعران و افاضل و علمای بسیاری از این دیار برخاسته‌اند. مثلاً به گواه و نظر احمد امین رازی در تذکره هفت اقلیم و برخی مورخین دیگر شیخ نصیرالدین طوسی تولدش در ساوه رقم خورده است و در طوس نشو و نما یافته است.

۶. تفصیل زندگی شاعر

در ادامه به بررسی حوادث مهم زندگی شاعر، شخصیت فردی و شاعری‌اش برمبنای توصیفات تذکره‌ها از او می‌پردازیم. مهمترین نکاتی که در تذکره‌ها درباره‌ی صرفی ساوجی آمده چنین است:

الف. سال‌های آغازین. او اهل ساوه بوده است. براساس منابع کهن، صرفی ساوجی با نام کامل صلاح‌الدین محمد بن شرف‌الدین علی ساوجی، در ساوه متولد شد: نویسنده کتاب مآثر رحیمی گفته است: «مولانا صرفی ساوجی - از آدمی زادگان ساوه عراقست؛ مقتدای موزونان سخندان و عارفان حقیقت بیان بوده و در طرز تصوف و تزکیه نفس به غایت کوشیده، درویش نهاد و فانی مشرب بود و به صرفی ژولیده مو اشتها داشت» (عبدالباقی نهبانندی، ۱۹۲۵م، ۳: ۶۹۷-۷۲۱).

- از نوجوانی به شعر علاقه داشته است: «مولانا صلاح‌الدین صرفی در سن صبی به شعر گفتن میل پیدا کرد» (میرتقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۲۸)

- دوران شاگردی: به کاشان مهاجرت کرده و شاگرد محتشم بوده است؛ چنانکه مؤلف خلاصه اشعار نوشته است: «و از وطن مالوف به دارالمؤمنین کاشان آمد و نزد حسّان العجم مولانا محتشم متردد بود و نسبت به مولانا در طریق تلمذ سلوک می‌نمود. لاجرم به یمن توجه آن جناب در اندک مدتی وی را چندان ترقی در شعر حاصل گشت که از امثال و اقران ممتاز گردید چنانچه مستعدان اشعار آبدارش را به سمع قبول شنیدند و در صفایح سفاین خود مثبت و منظور گردانیدند» (همان: ۲۲۸)

شهر کاشان در قرن دهم یکی از پایگاه‌های هنر و ادبیات بود و وجود کسانی مانند تقی‌الدین کاشانی و محتشم کاشانی بر اعتبار فرهنگی و ادبی شهر افزوده بود. شاعری که می‌توانست از محافل کاشان تایید بگیرد از شاعران توانا و کامل محسوب می‌شد. به همین دلیل شاعران فراوانی از مناطق گوناگون راهی کاشان می‌شدند تا شعر خود را بر اهل ادب و محافل ادبی عرضه کنند و با تایید اهل ادب در آنجا زمینه سفر خود را به هندوستان آماده کنند و پس از رفتن به هند مورد توجه و تایید قرار گیرند. صرفی ساوجی نیز یکی از این شاعران بود.

- سبک شاعر: او را در شاعری پیرو وحشی بافقی می‌شمرده‌اند: «و ایضاً مولانا مشارالیه با وجود شاگردی استادی مولانا محتشم در طریق سخنوری و شیوه بلاغت گستری تتبع مولانا وحشی می‌کند و به آن طرز اشعار رنگین و غزلیات دلنشین بر صحیفه خیال می‌نگارد» (همان: ۲۲۸)

بر مبنای تاریخ تحولات شعر فارسی «... سبکی که در کاشان با نام طرز نکته پردازان شناخته می‌شده مربوط به اواخر سده دهم است. در آن زمان شاعران برای رفتن به هند به کاشان می‌آمدند تا در انجمنهای شعری این شهر، شهرتی کسب کنند و کارنامه هنری خود را اعتبار بخشند و با گواهی از شاعران صاحب تایید کاشان راهی دربار اکبرشاه و سپه سالارش عبدالرحیم خان خانان در شهرهای آگره و برهان پور شوند» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۱۰۳).

- سفر به هند. او پس از کسب تحصیلات اولیه در ایران و با کسب اعتبار ادبی، مانند بسیاری از شاعران آن روزگار، به هند مهاجرت کرد و در شهرهایی مانند گجرات و لاهور اقامت گزید. او با مهاجرت به هند، در ترویج و گسترش شعر فارسی در آن سرزمین نقش بسزایی داشته است. در هند، در دربار پادشاهان گورکانی و خاصه اکبرشاه حضور یافت و مدت‌ها در شهرهایی چون گجرات، دکن و لاهور اقامت کرد:

اما چون مدتی به لوازم امر شاعری قیام نمود و در آن شیوه وی را ترقیات حاصل گشت از اینجا متوجه هند شد و چندگاه دیگر در دکن زمین در خدمت قطبشاه اعلی الله تعالی شأنه و میر شاهمیر صفاهانی که صدر و

جلسی آن پادشاه است روزگار گذرانید و قریب به شش سال به اصناف ریاضات و خدمات اوقات خجسته ساعات مصروف گردانید» (میرتقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۲۸)

- در هند علی‌رغم سختی گذران زندگی، قانع و راضی بوده است. در این دوره، ضمن سرودن شعر، از زندگی ساده و درویشانه‌ای برخوردار بود و به دور از مدیحه‌سرایی‌های متداول می‌زیست. «و با وجود آنکه چندان رعایتی از آن دولت نمی‌یافت به خلاف عادت شعرا به مراسم مداحی و شکرگزاری آن پادشاه می‌پرداخت و مستعدان و اهل آنجا را از نتایج طبع و قاد خویش، محظوظ و بهره‌ور می‌ساخت» (همان)

- پذیرش در دربار: سرانجام. صرفی در دربار جلال‌الدین اکبر، پادشاه گورکانی هند، مورد مورد عنایت و توجه دربار قرار گرفت و به عنوان شاعر درباری فعالیت کرد. ابوالفضل علامی در «آیین اکبری» که متنی است در شمار قافیه‌سنان دربار اکبری، نوشته است: «صرفی ساوجی - به درویشی و کم‌آزاری می‌زیست و با تهیدستی خرسند». (نقل از گلچین معانی، ۱۳۶۹، ۷۱۸/۱).

- بازگشت به ایران و سفر دوباره به هند: «تا آنکه در شهر سنه ثمان و ثمانین و تسع مئه (۹۸۸) مشمول عنایت شاهانه گشته رخصت و قدرت مراجعت یافت و علم عزیمت به جانب عراق برافراشت و چون بدین جانب تشریف آورد آن مقدار رعایت نیافته بود که زمان ممتدی معیشت او و پدرش را کفاف باشد. لاجرم آن جزوی را نزد پدر خود که به‌غایت مردی درویش و بی‌دست و پاست گذاشته بار دیگر متوجه هند شد» (تقی‌الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۲۸)

- سفر به گجرات: گلچین معانی (۱۳۶۹: ۱: ۷۱۸) به نقل از طبقات اکبری (۲: ۴۹۸) می‌نویسد: «صرفی در سال ۹۸۸ هجری با فیضی به دکن رفت، مدتی در گجرات بوده است و در سال ۹۹۹ هجری عازم سفر حج گردید. همچنین به نقل از منتخب التواریخ (۳: ۲۶۱-۲۶۰) آورده است که: «صرفی ساوجی - چندگاهی در گجرات با خواجه نظام‌الدین احمد همراه بوده، در لاهور آمده به وضع درویشانه می‌بود و زمانی که شیخ فیضی به دکن نامزد شد، همراه رفت و از آنجا سفر آخرت اختیار نمود صاحب دیوانست و در قصیده و غزل صاحب طرز است»

در پایان قرن دهم به دلایل گوناگون وقوع سرایی رو به افول دارد؛ یکی از دلایل این افول، سقوط اخلاق در میان شاعران بوده است اما برخی شاعران از این امر دور بوده‌اند که صرفی ساوجی یکی از آنهاست؛ چنان که صاحب خلاصه‌الشعار گفته است: لیکن در اطوار ظاهری و اخلاق باطنی به امثال و اقران نسبتی ندارد و به مزید تقوی [او] وفور صلاح و پرهیزکاری از اکثر منتظمان این دیار امتیاز تمام دارد؛ چنانکه پرتو انوار شاعران کامل از باطن خجسته میامنش در دمیدن است و نسایم گلزار خصایل عارفان صادق نشان از واردات احوالش در وزیدن (همان: ۲۲۹).

- درباره شخصیت فردی او گفته شده که: «صرفی مرد آهسته کم‌آزار نیکو اطوار بوده و از غایت تواضع و حسن خلق، همه کس تخم مهر و محبتش را در فضای خاطر می‌کاشتند و خواهان صحبتش می‌بودند» (احمد امین رازی، ۱۳۷۸، ۱۱۰۶: ۲)

- در تذکره‌ای دیگر درباره توانایی شاعری او آمده است که: و او در شعر گفتن قدرتی تمام داشت چه در هر نوع سخن که او را امتحان کردند بر فور بگفتی و در تاریخ‌گویی مهارتی داشت که هر چه در مجلسی بر زبان

گذشتی در حال تاریخی از آن برآوردی، و یک دو سال قبل از زمان تحریر از دکن به لاهور آمده قصیده‌ای در مدح حضرت شاهنشاهی (اکبرشاه) بگفت اما فرصت گذرانیدن نیافته باز به دکن مراجعت نمود و از آنجا احرام مکه متبرکه بسته، در آن مقام اقامت داشت تا به منزل اصلی مستانس گردید. وی صاحب دیوانست و شعر بسیار گفته جهت اقتصار بدین چند بیت اختصار افتاد، ... (احمد امین رازی، ۱۳۷۸، ۲: ۱۱۰۶)

- صاحب تذکره عرفات العاشقین و عرصات العارفین نیز او را چنین ستوده است: صراف نقود معانی، جوهری رسته بازار سخندانی مستقیم الذهنی بی‌اعوجاج و کجی، مولانا صرفی ساوجی، از بی بدلان روزگار و شعرای صاحب قدرت کامگار است. از فصحای قرارداده خوش طبیعت عالی فطرت مدرک فهیم زمان خود بوده و اشعار خوب از وی بسیار بر زبانهاست والحق از منفردان زمان و بلندگویان دوران، صرف نقود فکرتش چون صیرفی سپهر همه بجا، و کفّه معیار عیار فطرتش از جوزاء، درست مغربی نظمش همه رایج و علو مدار رتبه‌اش از مرکز قیاس خارج و وی از شاگردان مولانا محتشم بود (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ۴: ۲۳۵۸).

همتایان شاعر: «و از اقران مولانا عهدی و مقصدی و طریقی ساوجی است و گویند که چون قدم در وادی شاعری نهاد، از ساوه به دارالمؤمنین کاشان شتافت و به خدمت حسان العجم مولانا محتشم رسید، و مدت ده سال با شعرای کاشان مثل حاتم و فهمی و رضایی و شجاع که در آن زمان لوای شاعری برافراشته بودند شاعریها کرد و مولانا وحشی بافقی و غیرتی شیرازی نیز در آن زمان در آنجا بودند، ایشان نیز از مومی الیه اعتبار تمام گرفتند و غزلیات عاشقانه به نظم آورد که از او پسندیدند، و بر امثال و اقران او ترجیح نهادند و مولانا محتشم را کمال توجه نسبت به او بوده و در اصلاح شعر او می‌کوشید و او نیز خود را از جمله شاگردان او دانسته منظومات خود را مادام که به شرف اصلاح ایشان نمی‌رسانید بر دیگران نمی‌خواند و این معنی را باعث افتخار و مباهات می‌دانست و در ایام توقف کاشان اکثر اوقات در صحبت سید السادات والنقباء امیر حیدر معمایی رفیعی که از جمله اکابر و اعیان آن ملک است و مولانا وحشی و غیرتی با او می‌بوده‌اند به سر می‌برد. بعد از خواجه سلمان (م: ۷۷۸ هـ) از ساوه از مشارالیه بهتری برخاسته و به کمال زهد و فقر و مسکنت و درویشی آراسته و پیراسته بوده و نزاکت و دقت طبیعتش از این دو سه بیت او که در قصیده‌ای که در شکوه هندستان قبل از وصول به ملازمت ایشان گفته معلوم می‌شود.

از عدم با خود نه جان ناتوان آورده‌ام روح مجنون را به سیر این جهان آورده‌ام
پنبه‌ام بر شعله می‌غلطد که آسایش مباد زیور مهتاب را جنس کتان آورده‌ام
همتم از چشمه سار هند، حلقی تر نکرد از لب جو شکوه آبی روان آورده‌ام
(عبدالباقی نهبانندی، ۱۹۲۵م: ۳: ۶۹۷-۷۲۱)

-وفات شاعر: با توجه به گزارش احمد امین رازی در تذکره هفت اقلیم ومنتخب التواریخ به نظر می‌رسد که صرفی ساوجی در اوایل سال ۱۰۰۲ هجری قمری در مکه از دنیا رفته باشد.

از صرفی دیوانی در دسترس نیست و اشعار او در تذکره‌ها به صورت پراکنده موجود است. بررسی‌ها نشان داده که نام صرفی ساوجی در بعضی تذکره‌ها به صورت‌های زیر تحریف و تصحیف شده و می‌توان با این نام‌ها

نیز در جنگ‌ها و سفینه‌ها او را یافت؛ گلچین معانی (۱۳۶۹: چهار) این اسامی را با ذکر منابع بیان کرده است: حیفی ساوجی: طبقات اکبری (۲: ۴۹۸)، صیرفی ساوجی: آیین اکبری، ۱۸۶۹ لکنهو (۱: ۳۱۱)، همیشه بهار (خطی) تذکره الشعرا غنی (ص ۸۱)، صفیری ساوجی: روز روشن (ص ۳۹۳) ایضا: حرمی ساوجی (ص ۱۶۸)، صرفی پنجابی: تذکره شعرا پنجاب (ص ۲۱۹) ایضا: صیرفی لاهوری (ص ۲۲۱)، حرفی ساوجی: مآثر الامرا (۱: ۵۵۸)، در مجمع الخواص نیز دو جا مذکور است: صرفی ساوجی (ص ۲۲۲) صرفی ژولیده موی (ص ۲۷۸).

۷. اشعار صرفی

در قرن دهم سبک‌های شعری متنوعی دیده می‌شود که طرز وقوع بیش از همه روشها بر شعر غلبه دارد. مبانی مکتب وقوع عبارتند از «گزارش حال، بدیهه سرایی، سادگی سخن، راست گویی، بیان جزئیات عاشقی، عشق به جمال بشری» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۱۳۱). برخی از این ویژگی‌ها و نیز ویژگی‌های دیگری را در شعر صرفی بررسی می‌کنیم.

۷-۱. سادگی سخن

سادگی و صراحت از ویژگی‌های شاعران مکتب وقوع است. بارزترین نشانه سادگی نیز نزدیک بودن به زبان محاوره است. زبان گفتاری و روزمره روان و بی‌پیرایه است. نمونه‌هایی از این سادگی:

دلا با او در این مدت که الفت کرده‌ای پیدا	چه عزت کرده‌ای حاصل چه حرمت کرده‌ای پیدا
در آن کو، بنده مشغولم به جان دادن تو هم آنجا	برای خود ز خدمت‌ها چه خدمت کرده‌ای پیدا
به سختی تا نکردی خو، نیفتادی به آسایش	حلالیت باد کاین راحت به زحمت کرده‌ای پیدا
مرا از عاشقی‌های تو صرفی این پسند آمد	که با پاکیزه دامانی محبت کرده‌ای پیدا

(میر تقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۲۹)

روز خوش دیگر ندیدم تا تو گفתי خسته باش	دردمندم ساختی، بی درد من دانسته باش
سینه‌ام مگشا به خنجر چون نمی‌آیی درون	خانه‌ای کانجا نیاید کس درش گو بسته باش
گر گریزد صرفی از بندت کجا خواهد گریخت	بارها دیدم که جست، انبار دیگر بسته باش

(همان: ۲۳۲)

چه دمی بود که عاشق خیری ز یار گیرد	به هزار امیدواری سر رهگذار گیرد
نه جفای او کشیدم نه رضای او گزیدم	به چه اعتبار آیا ز من اعتبار گیرد
به تو درد خود نگویم غم اگر دهد به بادم	به تو این نمی‌پسندم که دلت غبار گیرد
تو چه کرده‌ای که صرفی گذرد ز چون تو یاری	نکند خدا نصیبش که به جز تو یار گیرد

(همان: ۲۳۴)

چون نگهداری نمی‌دانی گرفتارم مکن
در خور عزت اگر هم نیستم خوارم مکن
مست اگر گردم در این میخانه هشیارم مکن
فارغم از محنت عالم خبر دارم مکن
(همان: ۲۳۳)

چند ریزی دانه، برچین دام و آزارم مکن
چند بینم از تو این بی عزتی خاکم به سر
آمدم اینجا پی دفع خمار ای می فروش
یک دم ای صرفی که از حالی به حالی رفته‌ام

چه می‌کردی به آن حالی که بودی گر نمی‌مردی
تو ای مجنون که عمری سر به رسوایی برآوردی
که این دلخسته را آزدی و بسیار آزدی
(همان: ۲۳۹)

دلا مُردی و از چنگ غمش جانی به در بردی
عجب دارم که چون من کرده باشی اینقدر شهرت
نکردی چون وفا عذر جفا باری بخواه از من

۷-۲. وقوع گویی

در کل سبک و بیان اشعار صرفی در مکتب وقوع است و بیشتر ابیات، خصوصیات آن مکتب را در خود دارند اما در اینجا چند بیت نمونه بیان می‌شود:

چه از وفا که نکردم چه از جفا که نکردی
به من که ترک دو عالم به دوستی تو کردم
مگو که با تو چه کردم بگو چه‌ها که نکردی
برای خاطر دشمن چه ماجرا که نکردی
(گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۳۴۳)

نثرگونه بودن زبان، ساختار گفتاری و گلایه‌وار، لحن شکایت‌آمیز از رابطه‌ای واقعی و زمینی، صمیمیت در بیان، نبود استعاره از نشانه‌های مکتب وقوع در این دو بیت است.

به کسی است عشق پاکم که ز من خبر ندارد
عجب از محبت من که در او اثر ندارد
ز چه رو نمی‌خرامد برو ای صبا بگوش
که کسی ز دادخواهان سر رهگذر ندارد
(میر تقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۳۴)

بیان یک تجربه شخصی و ملموس (عشق یک‌طرفه)، عاطفه صریح و بی‌پیرایه، خالی بودن از استعاره‌های پیچیده، زبان ساده و عاطفی، مضمون صادقانه و بی‌تکلف، این دو بیت را در مکتب وقوع نشان می‌دهد.

چو ز رفتن تو مُردم تو نشاط کن که هرگز به مراد خاطر خود به از این سفر نکردی
 تو تمام خشم و نازی منت از کدام گویم چه به روزگار صرفی تو ستیزه‌گر نکردی
 (گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۳۴۲)

از ویژگی‌های مکتب وقوع در این دو بیت نیز، می‌توان این‌ها را ذکر کرد: زبان ساده و گفتاری. پرسش صادقانه از تناقض رفتاری معشوق، فقدان تخیل پیچیده یا تصاویر استعاری.

۷-۳. گزارش حال

با توجه به زبان شعر و نیز گزارش صاحبان تذکره‌ها از چگونگی سرودن در نزد شاعران وقوعی، اشعار این سراینندگان زبان حال و گزارش احوال و حسب حال است. آنان به سادگی حال عاشقی را با شعر حالی بیان کرده‌اند. «تمام توجه شاعران سبک هندی مبذول به حکمت‌های عامیانه و ارسال مثل، اشیاء و عناصر روزمره و روابط پنهانشان و توجه شاعران وقوعی به انفعالات نفسانی و واقعیات حال و درون انسان شد. شاعر سبک هندی شاعر صنعت و تردستی بود اما شاعر وقوعی هیچگاه به طور آگاهانه به صنایع شعری (جناس و مماثله، و رد المطلق و رد العجز ...) توجه نداشت. ... شاعر وقوعی فقط می‌خواست که هرچه صمیمی‌تر و سوزنده‌تر و راست‌تر حرفش را بگوید» (شمس لنگرودی، ۱۳۷۲: ۱۹).

ما را به پیش یار زمان بیان نبود بسیار بود درد دل اما زبان نبود
 جای تعجب است که آن ترک کج‌کلاه با یک جهان غرور به من سرگران نبود
 گرچه به خشم رفت ز من زودرنج من این شکر می‌کنم که کسی در میان نبود
 کشتند و سوختند مرا ای هما برو کز قسمت تو هیچ در این استخوان نبود
 صرفی قبول داشت گناه نبوده را پیش رقیب، حاجت اظهار آن نبود
 (میر تقی‌الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۳۰)

نوی نوحه که می‌آید از سرای من است تو شاد باش که این ماتم از برای من است
 زبان حرف ندارم خوش آن صفای درون که در دلت گذرد آنچه مدعای من است
 زدی به تیرم و از بیخودی نیم واقف که زخم تیر تو بی‌رحم برکجای من است
 رسیده است به جایی خطای من صرفی که چشم اهل خطا نیز بر خطای من است
 (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۷۲۲)

۷-۴. بیان دقائق عشق

شاعران این شیوه، می‌کوشند آنچه را که از عشق برسرشان آمده و واقع شده با جزئیات بیان کنند:
 چه شود با تو اگر دست در آغوش کنم سخنی با تو بگویم سخنی گوش کنم

سخنی دارم و ترسم که گرت پیش آیم آن قدر ذوق دهد رو که فراموش کنم
 زاری اشک مرا سوخت نمی‌دانم آه که جگرگوشه خود را به چه خاموش کنم
 (میر تقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۳۶)

۷-۵. اصول رفتار عاشقی

در سنت عاشقی و قویان، اصول و شیوه هایی وجود دارد که در اشعار آن‌ها منعکس است:

۷-۵-۱. غیرت در برابر معشوق

یکی از این اصول غیرت ورزی نسبت به معشوق است؛ عاشق تحمل خودنمایی معشوق را در برابر رقیب ندارد:

گل گل شکفت بی گل روی تو داغ ما سر زد به جای گل همه آتش زباغ ما
 در بزم غیر چهره میفروز از آن بترس کآتش زند به باغ تو گلهای داغ ما
 ای بخت تیره روز دگر این چه دشمنی است کز پیش باد می‌گذرانی چراغ ما
 (گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۳۳۲).

چو به غیرتم از این هم که مرا حبیب باشی ز کجاست تاب آنم که تو با رقیب باشی
 بگذر ز چاره من، بگذار تا بمیرم من ناتوان که باشم که توام طبیب باشی
 اگر نصیب از آن لب نرسد مرنج صرفی گنه کسی چه باشد چو تو بی‌نصیب باشی
 به محبت تو میرم به نوازش تو نازم چه شود به رغم دشمن اگرم حبیب باشی
 سفر زمانه دایم چو منت غریب دارد سر آن دیار کردم که تو اش غریب باشی
 (همان: ۷۲۸)

۷-۵-۲. رضا به جفای معشوق

عاشقان وقوعی-همچون بسیاری دیگر از عاشقان- معشوق را در مرتبه‌ای والا می‌بینند و هر نوع رفتار و آزار او را به جان می‌خرند؛ عشق بدون پذیرش و تحمل چنین آزاری کامل و راستین نیست؛ حتی عاشق از جفای معشوق لذت می‌برد:

خود بریز ازغمزه خونم حاجت جلاذ نیست جان فدای خنجری کز آهن و فولاد نیست
 گر تو حالا به نگریدی داغ ما را ای طبیب ما به صبرش به کنیم این داغ مادرزاد نیست
 مرغ ما خود بی‌فریب دانه می‌افتد به دام بهر این صید احتیاج کوشش صیاد نیست
 بر درش امروز بار دادخواهان می‌دهند فرصت است ای دل بروکس مانع فریاد نیست
 می‌روند احباب اگر زین در غم صرفی مخور کاین غلامان جمله آزادند و او آزاد نیست

(مبرتقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۳۰)

نه در هر مجلس از بزم حقیقت سوز برخیزد
من و بزمی که از هر گوشه صد منصور برخیزد
گرم خواهی بسوزی آتش رخساره روشن کن
که از خاکستر من تا قیامت نور برخیزد
(همان: ۲۳۱)

۷-۵-۳. وفا به جفای معشوق

با همه جفا و بی‌اعتنایی معشوق، عاشق از او نمی‌رنجد و وفادار عشق اوست:

با همه وارستگی مشتاق دیدارم هنوز
می‌نمایم این چنین اما گرفتارم هنوز
داشتن دست از علاجم سخت زود است ای طبیب
آن توانایی که باید نیست، بیمارم هنوز
گرچه صرفی رفتم از خیل هواداران برون
آن بت بد عهد را خیلی هوادارم هنوز
(همان: ۲۳۳)

روزی که با سوز درون از خاک محشر سر زخم
آهی که از دل برکشم آتش به محشر در زخم
ای پاسبان این خانه را راه دگر پی برده‌ام
اینجا چو نگشودی درم رفتم که آنجا در زخم
صرفی به سوی خنجرش تا کی به حسرت بنگرم
رفتم که از جان بگذرم خود را بر آن خنجر زخم
(همان: ۲۳۴)

۷-۵-۴. حیا و شرمگینی

شاید نوع عشق در مکتب وقوع این تصور را ایجاد کند که عاشق باید فردی گستاخ باشد اما زبان شعری وقوعیان همراه با احترام، حجب و حیا و شرمگینی است. شاعر این صفت اخلاقی را با لحن و واژه‌های مودبانه در سخن خویش نشان می‌دهد:

تو را ای همنشین گفتم که با من هم زبانش کن
نگفتم ناصح او باش و با من سرگراش کن
دل‌م پاک است و چشمم پاک ای محرم سرت گردم
اگر واقع شود این حرفها خاطر نشانش کن
خدایا این قدر در حق آن بی‌باک می‌گویم
اگر نامهربانش آفریدی مهربانش کن
(همان: ۲۳۳)

۷-۵-۵. پاکی عشق

عشق در سخن شاعران مکتب وقوع، همراه با حیا و پاکدامنی است. شاعر در دل، شدیداً دوست دار معشوق خویش است؛ از این رو حرمت و ناموس را پاس می‌دارد و زبان و بیانی عقیف دارد:

به کسی است عشق پاکم که ز من خبر ندارد
عجب از محبت من که در او اثر ندارد
ز چه رو نمی‌خرامد برو ای صبا بگویی
که کسی ز دادخواهان سر رهگذر ندارد
ندمید هیچ صبحی که سیه نبود روز
شب تیره روزگاران به از این سحر ندارد
تو که ذوق عیش داری بشنو حدیث قاصد
که به جز هلاک صرفی خبری دگر ندارد
(همان: ۲۳۴)

جانم از تن بردی و منکر شدی جانان من
تو نداری من ندارم پس که دارد جان من
من یکی زان ناامیدانم که در هجران تو
می‌برند امیدواران رشک بر حرمان من
صحبت تردامنان هرگز نکردم اختیار
از کجا صرفی چنین آلوده شد دامان من
(گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۳۴۱).

۸. حالات و رفتارهای معشوق

شعرو قوع بیان حالات و رفتار و اتفاقات گوناگون از سوی کنشگران عشق است. عاشق و معشوق دو بازیگر اصلی این صحنه‌اند. شاعر ویژگی‌ها و رفتارهای معشوق را چنین گزارش می‌کند:

۸-۱. بدخویی و تندخویی معشوق:

معمولاً معشوقان خود را برتر از عاشقان می‌بینند و به همین سبب بر عاشق تندخویی می‌کنند:

گر به سویش می‌روم ناخوانده می‌راند مرا
ور تحمل می‌کنم هرگز نمی‌خواند مرا
زودرنجی را گرفتارم که از نازکدلی
بی‌سبب خود رنجد و از خویش رنجاند مرا
من یکی از محرمانم در میند ای پاسبان
صاحب این خانه نامحرم نمی‌داند مرا
(میرتقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۳۲)

۸-۲. بی‌اعتنایی معشوق:

طبعاً در سنت عشق، معشوق نسبت به عاشق سرگران است و بی‌اعتنا. این بی‌اعتنایی هم ذاتی معشوق است و هم نشانه داشتن خواهان فراوان:

کمند افکنده تا پایست بند او که خواهد شد
نمی‌دانم گرفتار کمند او که خواهد شد
نشد صرفی قبول خدمتش با یک جهان خدمت

پسند خاطر مشکل پسند او که خواهد شد
(همان: ۲۳۴)

گهی جان ز چنگ غمش برده باشم که از جور او کشته یا مرده باشم
گهی کام من از تو برخواهد آمد که با یک جهان آرزو مرده باشم
کدامت وفا و کدامت محبت که دایم برای تو آزرده باشم
(همان: ۲۳۸)

۳-۸. صفات معشوق:

عریده بس نمی‌کند خوی ستیزه جوی او می‌کند آنچه می‌کند کیست حریف خوی او
گم شده یوسفی ز من چشم به راهم ای صبا کار من انتظار تو شغل تو جست و جوی او
صرفی اگر از آرزو جان به لب آمدت چه شد کیست که جان نمی‌دهد در ره آرزوی او
(گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۷۲۷).

ساقی که در بزمش مرا ساغر به نوبت می‌دهد یک جام عشرت را ز پی صد جام محنت می‌دهد
هرگز در این آب و هوا تخم وفا ضایع نشد هر جا فشاندم دانه‌ای بار محبت می‌دهد
ای مرگ مشتاقم تو را یک ره به بالین من آ کاین درد بی درمان مرا بسیار زحمت می‌دهد
صرفی مگر آن جنگجو رنجیده از اوضاع تو باری تغافل‌های او یاد از کدورت می‌دهد
(میر تقی‌الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۳۸)

چه نیکو در نظر آن زلف مشک آلود می‌آید شوم قربان آن آتش کزو این دود می‌آید
صدای هر جرس چندین بشارت می‌دهد امشب مگر این کاروان از کعبه مقصود می‌آید
(گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۳۳۷)

۹. شخصیت عاشق

با توجه به اشعار وقوعی صرفی، عاشق صفات زیر را دارد:

۹-۱. بی آزاری عاشق حتی در برابر رقیب:

از ویژگی‌های شعر مکتب وقوع، غیرت عاشق در برابر رقیب نسبت به معشوق است اما در شعر صرفی با وجود این ویژگی، عاشق را فردی بی‌آزار و صبور می‌بینیم که حتی نسبت به رقیب نیز مهربان و شکیباست:

زمن بدگوئی اغیار تر دامن نمی‌آید
 به این شادم که کار این چنین از من نمی‌آید
 محبت با کسی دارم که تا دل داده‌ام او را
 به جانم می‌کند کاری که از دشمن نمی‌آید
 مگر در سینه خاکستر شد این سوزنده دل ور نه
 چه واقع شد که امشب دود از این روزن نمی‌آید
 دم مرگ است و صرفی این قدرها فکر او دارد
 که در جان کندن است و یادش از مردن نمی‌آید
 (میرتقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۳۵)

شبی که غیر به بزم تو بار خاطر بود
 چه می‌گذشت و چه می‌گفتی و که حاضر بود
 خجل ز رنجش صرفی شوی اگر گویم
 که از تو تا به چه غایت گرفته خاطر بود
 (همان: ۲۳۵)

فناد همچو نسیم گذر به باغ کسی
 که بوی او نرود هرگز از دماغ کسی
 خوش است سوز محبت چرا نسوزد کس
 دلا بیا که بسوزم تو را به داغ کسی
 من ای رقیب تماشاییم تو میوه ربا
 بلاست اینکه تو نگذاریم به باغ کسی
 (همان: ۲۳۶)

به زاری روز و شب در آب چشم خود وطن دارم
 به جایی می‌کشد این گریه و زاری که من دارم
 بخواهی سوخت ای بدگو بد من چند می‌گویی
 زبانم را به خود مگشا که آتش در دهن دارم
 فراقم می‌کشد آخر تمنای محال است این
 که در بیماری هجران امید زیستن دارم
 (همان: ۲۳۹)

۲-۹. تضاد حالات عاشق و معشوق:

باید اول تاب غوغای خریدار آورد
 گل فروش ما که خواهد گل به بازار آورد
 هان بین ای دیده آن حسنی که می‌کردی طلب
 مردمی باید که حالا تاب دیدار آورد
 ذوق کار عشق دارم غایتش امروز نیست
 کارفرمایی که ما را بر سر کار آورد
 اولش ناچار روی تازه‌ای باید نمود
 گل که خواهد بلبلی از نو به گلزار آورد
 هیچ گه صرفی نشد گریان که او خندان نگشت
 گریه بی موقع آری خنده بسیار آورد
 (همان: ۲۳۷)

۳-۹. لذت دیدار و سخن معشوق:

عشق در هر بعدی با لذت همراه است؛ از وصال معشوق گرفته تا کمترین توجه به عاشق. شاعر وقوعی نیز لذت دیدار یا شنیدن سخن خویش را از جانب معشوق و همچنین تحمل آزار و جفا و بی‌وفایی او را با ذوق می‌سراید:

دین و ایمان همه بر باد شد از دیدن تو
هیچ کافر نکند میل پرستیدن تو
با تو رشکم کشد و بی تو جدایی چه کنم
می‌کشم این همه از دیدن و نادیدن تو
مردنم به ز خجالت چه بر این داشت تو را
بر گنه کاری من این همه بخشیدن تو
گوش کن گوش که صرفی ز گهر سفتن خود
آن قدر ذوق ندارد که ز فهمیدن تو
(همان: ۲۴۱)

خوشا آن ذوق سرگوشی که چندان کرد مدهوشم
که از شادی ندانستم چه حرفی گفت در گوشم
چنانم ساخت گریان خنده‌های طعنه آمیزش
که خود هم سعی‌ها کرد و نکرد از گریه خاموشم
ز بیداد تو ممکن نیست رنجیدن چرا کز تو
گرفتم هر چه در خاطر همان دم شد فراموشم
کسی کاو جام وصلم داد دیشب کاش دانستی
چه آمد بر سر امروز از خمار مستی دوشم
(همان: ۲۳۸)

۴-۹. جان پیش معشوق است:

شاعر با همه ناامیدی، تحمل فراق و بی‌اعتنایی معشوق جاننش را به او پیوند زده و خار معشوق را همیشه با خود همراه دارد:

من امید آخر ز جان ناتوان برداشتم
دست شستم از مراد و دل ز جان برداشتم
ز آستانش گرچه رفتم مرغ روحم پیش اوست
تا نپنداری که دل زین آشیان برداشتم
من دگر صرفی ندارم در وطن دلبستگی
از برای او امید از خان و مان برداشتم
(همان: ۲۴۰)

اول عشق است و بر صرفی جنون آورده زور
'عشق اگر این است با او بر نمی‌آید کسی
(گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۷۲۸)

نشان صرفی از هر کس که می‌پرسم نمی‌گوید مگر کشتی و بر آتش نهادی استخوانش را
(همان: ۲۴۲)

۵-۹. زمینه‌ واسوخت:

مکتب وقوع بعد از اوج خود به واسوخت رسید و شاعران پس از آن همه بیان احوال عاشقانه و سوز و گداز، به تدریج روی از معشوق برگرداندند و در برابر او بی اعتنا شدند. در شعر صرفی اندکی از زمینه های واسوخت را می‌توان دید:

امشب که کس به حال پریشان من نبود می‌مردم و تو را خبر از جان من نبود
از روزگار آن همه دردی که داشتم یک آفریده در پی درمان من نبود
گویا که می‌کشند مرا، هرگز این چنین غوغای عام بر در زندان من نبود
دل گر سر از رضای تو پیچید بگذران با من که بود نیز به فرمان من نبود
پنداشت کز فراق تو دارم فراغتی صرفی که واقف از غم پنهان من نبود
(میرتقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۳۱)

۱۰. ویژگی‌های شکلی و محتوایی شعر صرفی

۱-۱۰. وحدت حس

شاعران وقوعی اغلب غزل را برای بیان احوال خود برمی‌گزینند. این غزلها نیز از شکل درونی منسجمی برخوردارند؛ زیرا شاعر با حال و هوایی یکسان و کوتاه احوال خود را بیان کرده است. یکی از این ویژگی‌ها داشتن حسی واحد است. شاعر در زمانی کوتاه آن حال ویژه را در یک حس واحد و ساده سروده است:

مصیبت دارم ای شادی بیا کز غم برون آیم سیه پوش فراقم شاید از ماتم برون آیم
غم آبادی که گلشن کرده‌ای، ای باغبان نامش کدامین نوبتم بردی کزو خرم برون آیم
زدی صد زخم حالا میل بسمل کردنم داری اگر باشد حیات از عهده این هم برون آیم
برد صرفی به استقبال من فرهاد و مجنون را برون آر از عدم تا من هم از عالم برون آیم
(همان: ۲۳۱)

۱۰-۲. توازی نحوی

از دیگر ویژگی‌های انسجام بخشی درونی در شعر وقوع، ساختهای نحوی یکسان یا نزدیک به هم است؛ به گونه‌ای که مصراعها یا جمله‌ها حالت موازی پیدا می‌کنند. شاعر با ابزارهای زبانی مانند وجوه فعل یکسان، خطاب، پرسش و شکل‌های نحوی که توازی ایجاد می‌کنند، حس و حال خود را زودتر و ساده‌تر منتقل می‌کند:

چه از وفا که نکردم چه از جفا که نکردی
 به من که ترک دو عالم به دوستی تو کردم
 نهاد با تو دلم راز در میان که نگویی
 طیبی همه کردی مگو دوای که کردم
 مگو که با تو چه کردم بگو چه‌ها که نکردی
 برای خاطر دشمن چه ماجرا که نکردی
 تو بی ملاحظه اظهار آن کجا که نکردی
 به غیر صرفی بی‌دل که را دوا که نکردی
 (گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۳۴۳)

۱۰-۳. غزل قالبی

شاعران زبان فارسی از دیرباز احساسات و عواطف غنایی خود را در قالب غزل ریخته‌اند. معمولاً این عواطف در زمانی کوتاه و گذرا بر شاعر غلبه می‌کند و این قالب هم بهتر می‌تواند در توالی چند بیت احساس و هیجان شاعر را نشان بدهد. نکته درخور توجه این است که قالب غزل در این مکتب بیشتر بین پنج تا هفت بیت و گاهی کمتر است.

خبرم ز رفتن خود به گه سفر نکردی
 تو که می‌شدی به غربت ز چه دردمند خود را
 چه صلاح دیده بودی که مرا خبر نکردی
 المی که بود بر جان ز دلش به در نکردی
 چه مراد خاطر خود به از این سفر نکردی
 چه به روزگار صرفی تو ستیزه‌گر نکردی
 تو تمام خشم و نازی منت از کدام گویم
 (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۷۲۷)

۱۰-۴. بلاغت صدق

در میان سخنوران زبان فارسی، کمتر شاعری پیدا می‌شود که چون سعدی زبانی صاف، کم پیرایه و دور از تصنع داشته باشد و همین سادگی چنان جذابیتی به سخن او بدهد که نظیر آن را به‌سختی بتوان سرود. در مکتب وقوع نیز البته نه به قدرت و فصاحت و بلاغت سعدی، اشعار بیش از هر چیز سادگی و صراحت دارند. «تأثیر و جذابیت شعر وقوع در ارسال روان و راستین عواطف و در بیان عریان شور و حال عاشقی است. این صفت را بلاغت صدق می‌توان نامید» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۳۳۲).

ز ما بد برگزشتی دی که با بیگانه‌ها بودی
 چه می‌رنجی، تو را گر بی‌وفا گفتم، نکو گفتم
 چه واقع شد نه با ما هم دو روزی آشنا بودی؟
 در این مدت که از صرفی جدا بودی کجا بودی
 (میرتقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۴۰)

راه ندارم به آب، خضر بیابان کجاست
سوختم از تشنگی چشمه حیوان کجاست؟
آب و گل روزگار تربیت ما نکرد
ضایع و باطل شدیم کوشش دهقان کجاست؟
(همان: ۲۳۸)

۱۰-۵. تلمیح

هرچند شعر وقوعی شعری ساده و مستقیم است اما مگر می‌تواند از عناصر معنوی شعر خالی باشد؟ تلمیح یکی از عناصر معنوی در این شعر است و متناسب با موضوع آن، داستان یوسف و درد یعقوب و عشق لیلی و مجنون و فرهاد از منابعی است که شاعران با اشاره به آن درد عشق خویش را می‌سرایند:

رفت آنکه مرا ماه رخس مدنظر بود
بنشانند به این روز مرا این چه اثر بود
مقصود تو این بود که من بی تو بمیرم
ورنه چه دگر باعث رفتن به سفر بود
باز آنکه به این گریه و این سوز نبودست
یعقوب که دل سوخته هجر پسر بود
صرفی به دعا کردی از این شهر برونش
ای شوم زبان این چه دعا این چه اثر بود
(همان: ۲۴۱)

مصیبت دارم ای شادی بیا کز غم برون آیم
سیه پوش فراقم شاید از ماتم برون آیم
غم آبادی که گلشن کرده‌ای ای باغبان نامش
کدامین نوبتم بردی کزو خرم برون آیم
زدی صد زخم حالا میل بسمل کردنم داری
اگر باشد حیات از عهده این هم برون آیم
(گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۷۲۵)

۱۰-۶. تاثیر از سعدی و حافظ

دل افسرده از سوز محبت در نمی‌گیرد
چراغ مرده من زندگی از سر نمی‌گیرد
نه من سرگرم این بزمم، نه گرم است اختلاط او
میان ما و او القصه صحبت در نمی‌گیرد
(میرتقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۳۹)

دلا هرگز درونت را جراحت کم نمی‌باشد
مگر جایی که این‌ها می‌کشی مرهم نمی‌باشد
محبت همچنانم بر سر پیمان او دارد
بنای دوستی هرگز چنین محکم نمی‌باشد
در آن کو می‌کشندت ماتم خود دار ای صرفی
که آنجا از برای کشتگان ماتم نمی‌باشد
(همان: ۲۴۰)

با آنکه زهرم می‌دهد لعلش که ریزد قند از او
 عهده‌ی که با من بسته‌ای گر بشکنی من نشکنم
 روزی که عقلی داشتم نشنیدم از ناصح سخن
 دانسته باش ای دل که من دندان نخواهم کند از او
 با هر که پیمان بسته‌ام نگسسته‌ام پیوند از او
 حالا به این دیوانگی خواهم شنیدن پند از او؟
 (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۷۲۷)

این ابیات هم از نظر مضمون عاشقانه و هم لحن گرم و صمیمی، به سبک سعدی بسیار نزدیک‌اند؛ به‌ویژه ترکیب عقل و عشق، وفاداری به پیمان، و صبوری در برابر تلخی یار. سعدی در غزلیات خود فراوان به این مضامین پرداخته است.

عهد بشکستی و من بر سر پیمان بودم
 که پسندد که فراموش کنی عهد قدیم
 خرم آن روز که بازآیی و سعدی گوید
 شاکر نعمت و پرورده احسان بودم
 به وصلت که نه مستوجب هجران بودم
 آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم
 (سعدی، ۱۳۷۴: ۵۹۰)

بهوش بودم از اول که دل به کس نسپارم
 شمایل تو بد یدم نه صبر ماند و نه هوشم
 (همان: ۶۰۲)

یار من آن که لطف خداوند یار اوست
 بر جور و بی‌مرادی و درویشی و هلاک
 سعدی رضای دوست طلب کن نه حظّ خویش
 عبد آن کند که رای خداوندگار اوست
 بیداد و داد و رد و قبول اختیار اوست
 آن را که صبر نیست محبت نه کار اوست
 (همان: ۴۴۷)

ما را سری است با تو که گر خلق روزگار
 دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم
 گفתי ز خاک بیشترند اهل عشق من
 از خاک بیشتر نه که از خاک کم‌تریم
 (همان: ۶۲۰)

این بیت صرفی نیز:

من نمی‌دانم که در دست که صرفی کشته شد
 یادآور سخن حافظ است که:
 این قدر دانم که تیغ او به خون آلوده بود

تیر عاشق‌گش ندانم بر دل حافظ که زد
 اینقدر دانم که از شعر ترش خون می‌چکید
 (حافظ، ۱۳۶۲: ۴۶۶)

واژگان و لحن عرفانی و رازآلود مانند «تیغ خون‌آلود»، «ماتم کشتگان»، و «صحبت در نمی‌گیرد» بسیار یادآور حافظ است. تصویر عاشق کشته‌شده و بی‌مهری معشوق در فضایی پرابهام، عین حال و هوای حافظی است:

مرا چشمی ست خون افشان ز دست آن کمان ابرو جهان بس فتنه خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو
(همان: ۸۲۴)

در مجموع، این ابیات نشان‌دهنده تأثیرپذیری روشن او از سعدی و حافظ است، هم در سطح زبان و بیان، هم در مضامین عاشقانه. تأثیر از سعدی را در زبان روان و نرم و بی‌تکلف می‌بینیم که صرفی از زبان ساده ولی پراحساس استفاده می‌کند. مضامینی چون دوستی، وفاداری، رنج عشق و اخلاق عاشقانه در اشعار سعدی هم بارها تکرار شده‌اند و در عین حال از تصاویر نمادین، لحن پرسوز و پرابهام، و جهان‌بینی عاشقانه-عرفانی حافظ تأثیر فراوان پذیرفته است. می‌توان گفت که او با ترکیب این دو جریان، به زبانی شخصی رسیده که در آن وفاداری، درد، مرگ، و معنویت در هم تنیده‌اند.

۱۱. ویژگی‌های سبک هندی در اشعار صرفی

سبک هندی در قرن ۱۱ و ۱۲ هجری، به خلق مضامین نو، پیچیدگی معنایی، تخیل غریب و تصویرسازی بکر شهرت دارد. برخی از اشعار صرفی به‌روشنی حامل این ویژگی‌ها هستند:

در ادامه، بیت‌های منتخب از اشعار صرفی را بررسی می‌کنیم و برای هر بیت، مشخص می‌کنیم که به کدام مکتب (وقوع / هندی / تلفیقی) نزدیک‌تر است و چرا.

۱-۱۱. مضمون‌سازی نو

ساقی که در بزمش مرا ساغر به نوبت می‌دهد یک جام عشرت را ز پی صد جام محنت می‌دهد
(میر تقی الدین کاشانی، ۱۳۹۲: ۲۳۸)

این بیت نزدیک به سبک هندی است که تصویری هنرمندانه از شادی همراه با رنج، تضاد و طعنه درونی دارد. تصویرسازی دوپهلوی (ساقی = معشوق/زندگی/تقدیر). استعاره‌ی غریب: "عشرت در میان محنت‌ها". مضمون تازه: داشتن سهم کمی از شادی همراه با رنج زیاد.

۲-۱۱. استفاده از تمثیل‌های تازه و خیال‌پردازانه

فتاد همچو نسیمم گذر به باغ کسی چو گل به سینه فشردم، ولی دگر نرم
(همان: ۲۳۶)

عاشق در قالب نسیم گل به سینه‌فشرده تصویر شده است ولی با پایان تلخ. تصویرسازی خیالی از یک لحظه دیدار و واکنش گل (معشوق).

۳-۱۱. تشبیه و استعاره‌های چندلایه:

دل افسرده از سوز محبت در نمی‌گیرد چراغ مرده من زندگی از سر نمی‌گیرد
(همان: ۲۳۹)

دل به‌مثابه تنوری است که دیگر آتش هم گرمش نمی‌کند؛ تصویری پیچیده.

۱۲. نتیجه‌گیری

صرفی ساوجی از شاعرانی است که در تاریخ ادبیات فارسی کمتر به او پرداخته شده است. او از شاعران برجسته در مکتب وقوع و از جمله شاعران مهم و قدرتمند از لحاظ ادبی و زبانی است؛ به طوری که برخی مورخان او را بهترین شاعر ساوهای بعد از سلمان ساوجی می‌دانند. شاگردی محتشم کاشانی و سفر او به هند، هم نشینی با شاعران آن دیار و آن دوره و همچنین مصاحبت با وحشی بافقی شاعر بزرگ قرن دهم در زندگی هنری وی، مهمترین تاثیرات را داشته است. صرفی را شاعری توانمند، خوش ذوق و خالی از کبر و ریا دانسته‌اند. در تذکره‌ها در توصیف او آمده است: صراف نقود معانی، جوهری رسته بازار سخندانی، مستقیم‌الذهن، بی‌اعوجاج و کجی، مردی آهسته، کم‌آزار، خوش‌اخلاق و محبوب همگان، شاعری توانمند، درویش‌نهاد و فانی‌مشرّب. صرفی، از مکتب وقوع برای صداقت احساسی و سادگی زبانی و از سبک هندی برای تصویرسازی و مضمون‌پردازی نو بهره می‌برد. او میان این دو جریان شعری پلی معنادار زده است: از مکتب وقوع، تجربه‌های شخصی و عاطفه صریح را می‌گیرد. از سبک هندی، هنرمندی تخیل و تازگی مضمون را. وی اشعارش را در مکتب وقوع سروده و درعین حال نشانه‌هایی از سبک عراقی و هندی در آنها دیده می‌شود. اشعار صرفی نمونه‌ای از غزل‌سرایی با زبان کلاسیک و عاطفه سوزناک است. او از عشق سخن می‌گوید، اما نه عشقی کامیاب، بلکه عشقی شکسته، خون‌بار و آرزومند. قالب غالب در اشعار او غزل سنتی و با وزن‌های روان بوده است. اشعار صرفی ساوجی ترکیبی از سوز درونی عاشقانه با زیبایی‌های زبانی سنتی، عاطفی، صمیمی، پر از صداقت درونی استفاده از ترکیبات کلاسیک در کنار ساختار گفتاری است؛ زبانش ساده و صریح است. شخصیت شاعر را از دل شعرهایش می‌توان وفادار، رنج‌کشیده، با عزت‌نفس و سرشار از صداقت عاطفی دانست.

منابع

- اوحدی بلیانی، تقی الدین. (۱۳۸۹). *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، تصحیح ذبیح الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- حافظ، خواجه شمس الدین محمد. (۱۳۶۲). *دیوان حافظ*، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.
- حسن پور آلاشتی، حسین. (۱۳۸۴). *طرز تازه (سبک‌شناسی غزل سبک هندی)*، تهران: سخن.
- رازی، امین احمد رازی. (۱۳۷۸). *تذکره هفت اقلیم*، تهران: سروش.
- شفیعی کدکنی؛ محمدرضا. (۱۳۶۶). *شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)*، تهران: آگاه.
- شمس لنگرودی، محمد. (۱۳۷۲). *مکتب بازگشت*، چاپ اول، نشر مرکز.
- فتوحی؛ محمود. (۱۳۹۵). *صدسال عشق مجازی*، تهران: سخن.
- قهرمان، محمد. (۱۴۰۲). *صیادان معنی*، تهران: امیرکبیر.
- گلچین معانی، احمد. (۱۳۶۹). *کاروان هند*، انتشارات آستان قدس رضوی.
- گلچین معانی، احمد. (۱۳۷۴). *مکتب وقوع*، دانشگاه فردوسی مشهد.
- میرتقی‌الدین کاشانی. (۱۳۹۲). *خلاصه‌الاشعار و زبده‌الافکار (بخش قم و ساوه)* تصحیح علی‌اشرف صادقی، تهران: میراث مکتوب.
- میرهاشمی، طاهره. (۱۳۹۹). *تحلیل سبک‌شناختی قصیده‌انوری درباره‌ حمله‌ غزان به خراسان. فصلنامه نقد، تحلیل و زیبایی‌شناسی متون*. 3(3), 35-52.
- نصرآبادی؛ محمدطاهر. (۱۳۷۸). *تذکره نصرآبادی*، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- نهبانندی، عبدالباقی. (۱۹۲۵ م). *مآثر رحیمی*، تصحیح محمد حسین هدایت، کلکته، مطبع بیتس مشن.